

قیام الدین ستاری

میرزا سراج: سراج دانش

یکی از شخصیت‌های مبارز و روشنفکر که در پیشرفت حرکت معارف‌پروری اسلامی، خودشناسی ملی تاجیکان نقش بارزی دارد، میرزا سراج حکیم متخلص به دکتر صابر است.

میرزا سراج‌الدین فرزند میرزا عبدالرئوف بخاری به سال ۱۸۷۷ میلادی در شهر بخارا، در خاندان تاجر و صراف معروف چشم به عالم هستی گشود. از آنجا که پدرش اهل کتاب و سواد بود، سراج‌الدین خردسال را در سن پنج‌سالگی به دبستان نهاد. میرزا سراج حکیم در سفرنامه خود «تحف اهل بخارا» اوان کودکی و نوری خود را چنین یادآوری نموده است:

«مخفی مباد که بنده در اوانی که پنج‌ساله بودم، مرا به دبستان نهاد، تا به سن ده سالگی سواد فارسی‌ام برآمده، جزئی خط و سواد فارسی را دارا شدم. بنده قریب به دو سال در منزل خود پیش یک نفر معلم باسواد، بعضی مطالعه کتب فارسی اخلاقی، تواریخ و اشعار و نصاب و لغات عربی و غیره می‌نمودم. بعد چون کسب آبایی بنده صراف بود، بنا بر فرموده پدرم با جزئی سرمایه مشغول کسب گردیده، به یکی از دکان‌های صراف نشستم. با وجود آن اغلب میل و شغلم در خواندن و نوشتن بود. بعد از یک سال این کسب به ضم (=علاوه) آن پیش یک نفر معلم روسی‌دان شروع به خواندن و نوشتن زبان روسی نموده، در مدت شش ماه خواندن و نوشتن خط روسی را بلد شدم. جزئی از محاوره هم پیدا نمودم. روزها بنا بر داد و ستد صراف با روسها هم طرف سؤال و جواب می‌شدم.

پس از آن در یکی از مکتب‌های روسی که تازه در بخارا مفتوح شد، یک

سال تحصیل لسان، ریاضی، جغرافی نمودم. اغلب شبها درس می‌گرفتم و بر اکثر گزیتیه‌های (روزنامه‌های) روسی آبونه (مشتري) گردیده، ترکی را هم خوب بلد شدم. و به قدر شش ماه دیگر در نزد یک نفر معلم فرانسه‌دان خط و سواد فرانسه را با جزئی از لغت تحصیل نمودم. این علم را هم قدری به دست درآوردم، ولی تکلم کردن فرانسوی را قادر نشدم. و گاهی شعر فارسی هم مشق می‌کردم. رفته رفته بد شاعری هم نشدم. حالیه هم گاه شعر می‌گویم. بعد قریب یک سال پیش یک نفر از مدرسه‌های بخارا صرف و نحو و قدری فقه هم به زبان عربی برآوردم...»

از پاره یادداشت مؤلف برمی‌آید که وی در یک وقت تحصیل علم و دانش نموده، پیشه اجدادی خود را ادامه داده و هم به تجارت و صرافی مشغول گردیده است. او بیشتر به خرید و فروش پيله شغل ورزیده، از شهرهای وادی فرغانه اشیای گرانبهای ابریشم را به شهرهای میلان ایتالیا و مارس فرانسه فرستاده، یا به تجار روسیه فروخته فایده خوبی هم به دست می‌آورد.

میرزا سراج بار نخست ۵ ژوئن سال ۱۹۰۲ میلادی در سن بیست و پنج سالگی به سفر ممالک اروپا رفته است. وی تا کراسنووادسک (Красноводск) از طریق قطار، از آنجا با کشتی به باکو، تفلیس و باتومی (Батуми) می‌رود. بعد از بازدید از اماکن تاریخی شهرها و نواحی قفقاز به دولت ترکیه عثمانی و از آنجا با قطار به ممالک اروپا سفر می‌کند. میرزا سراج شهرهای صوفیه، بلگراد، بوداپست و غیره را تماشا کرده، بعداً به پایتخت آلمان شهر برلین می‌رود. در اقامت دو ماهه خود در این شهر با یادگاری‌های تاریخی، موزه‌ها و دیگر مؤسسه‌های فرهنگی و مکتب و معارف آلمان و اتریش آشنا شده، سپس عازم شهر پاریس، پایتخت فرانسه می‌گردد و از آنجا به پایتخت بریتانیای کبیر، شهر لندن رفته، از یادگاری‌های تاریخی، به

ویژه آثارخانه‌های غنی آن بهره‌ی زیاد معنوی می‌گیرد. پس از سیاحت کشورهای فرانسه و انگلستان او باز به شهر برلین آلمان می‌آید و از اینجا دوباره به شهرهای پاریس و مارسلی سفر می‌کند و به کار تجارت مشغول می‌شود. از آنجا از راه ورشو، پایتخت لهستان عازم مسکو می‌گردد. در شهر مسکو میرزا سراج به غیر از امور تجارت به دیدن جاهای تاریخی پایتخت روسیه می‌پردازد و بعد چندی از آنجا از راه باکو، کراسنودسک، عشق‌آباد، چارجوی به زادگاه خود بخارای شریف برمی‌گردد. در بخارا در بین میرزا سراج حکیم و یکی از خویشاوندانش نزاع به عمل می‌آید و او باز به سفر می‌رود. این دفعه به دولت ایران رفته شهرهای قوچان، مشهد، نیشابور را سیاحت و در شهر سبزوار هشت ماه اقامت می‌کند. در این شهر به تجارت مشغول می‌گردد که عده‌ای او باش او را زخمی می‌کنند. او در مشهد طبابت می‌کند. پس از معالجه کنسول دولت روسیه در مشهد به میرزا سراج خبر می‌رساند که او را به بخارا برای یک مرافعه تجاری در زمینه قرض احضار کرده‌اند. هرچند از هیچ کسی قرض نگرفته بود، از ایران به عشق‌آباد می‌آید و از آنجا وسایلش را به خدمکارش داده، او به بخارا فرستاده و خود باز به ایران برمی‌گردد که مبلغش را از تاجر هراتی بگیرد. ولی آن تاجر را نمی‌یابد. هنگام عبور از مرز ایران و افغانستان مرزبانان و کارمندان گمرک افغانستان او را به اتهام جاسوسی حبس می‌کنند و به کابل انتقالش می‌دهند. میرزا سراج را بعد از سه ماه به پایتخت افغانستان می‌آورند و شاه آن کشور امیر حبیب‌الله خان قضیه وی را شخصاً خودش مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهد. تا دسترس گردیدن نامه از بخارا، مدت ده ماه در زندان می‌ماند. چون بی‌گناهی‌اش ثابت می‌گردد، امیر حبیب‌الله خان او را آزاد می‌کند و از حساب شخصی خود به وی سه هزار روبیۀ افغانی و خلعت و تحفه‌های زیاد می‌بخشد که

میرزا سراج حکیم این لحظه رقت‌آور و عمل جوانمردانه شاه افغانستان را چنین توصیف کرده است:

«میرزا محمدامین... کیفیت بنده را شروع کرد به خواندن. به قدر سه سطر ناخوانده، امیر صاحب نظری به طرف من انداخته و بعد به میرزا فرمود: «لازم به خواندن تمام را نیست، من خود از کیفیت او اطلاع دارم». آن وقت روی به سایرین اهل دربار نموده، فرمود که من از این شخص بسیار خجالت دارم که این مدت بی‌گناه و تقصیر بندی شده. و به بنده متوجه شده، با کمال مرحمت و زبان نرم فرمود: «ظلم در حق شما از حد گذشته و تا حال بی‌گناهی شما به من معلوم نبود. حالیه محقق شد که مظلوم و بی‌گناه بوده‌ای. ولی آن همه ظلم در حق تو از طرف من نشده، بلکه از طرف کارداران نمک‌حرام من شده که در حق تو بی‌جهت ظلم کرده آن همه تشویش داده‌اند. اکنون تمام زحمات کشیده‌ات را تلافی می‌کنم». بنده گفتم: «جوانمردا، سایه سرکار والا کم مباد». شعر:

هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

اینها همه از طالع شوم من است. و الا در عصرِ چون شما پادشاه عدالت‌شعار
کجا نام ظلم را بتوان بر زبان و قلم جاری کرد؟ بیت:

به دورانت کسی نشنیده شیون به غیر از ناله مرغان گلشن

ولی از روی جسارت عرض می‌کنم که چرا کارداران سرکار که امور رعیت را بر آنان محول فرموده‌اید، ناترس این گونه غلظروی و اشتباه‌کاری‌ها را بکنند و سرکار والا که مسئول خداوند هستید، خبردار نباشید. و آنانی که نمک‌خور دولتند، آن همه ظلم به ناحق در حق بنده و امثال بنده مظلومی محض غرض شخصی

خودها بکنند و از مجازات دولت غافل و سیاست دولت را فراموش نمایند، از مروت و انصاف دور است». این بگفتم و بی‌اختیار اشک از چشمانم مثل سیل جاری شده، فرمود اولچک (بند) آهن را از دستم و زاولانه را از پایم خارج بکنند. فوری اولچک را سوا نموده، بعد بیرون برده، زاولانه را هم شکستند. و باز مرا به حضور بردند. این دفعه به زبان ترکی از یکی حرف زده، فرمود که به کابل می‌مانید یا می‌روید بخارا؟». بنده عرض کردم، هر گاه مرحمتشان شامل حال بنده شده، مرخص بکنند، می‌روم. فوراً فرمود: آنچه در هرات و کابل مال و پول تلف شده، همه را صورت‌حساب نوشته بده، همه را بدون کم و کسر دیناری. حکم می‌کنم مسترد بدارند. بنده عرض کردم: آنچه از من تلف شده، همه آن فدای سر سرکار والا است. هر گاه مرحمت فرموده، همان هفتصد تومان وجهی را که از یک نفر تاجر طلب داشتم حکمشان بشود، از مشارالیه گرفته به بنده بدهند، ممنون احسان سرکار والا می‌شود». فوری به یک میرزا فرمود تمام پول و اسباب تلف شده را گرفته از حضور بگذرانند و حکم کرد مبلغ سه هزار روپیه وجه نقد فوری از صندوق‌خانه آورده به بنده تسلیم بکنند. دو نفر از پیشخدمتان رفته از خزانه عین‌المال که ثروت شخصی مشارالیه است، در یک کیسه سه هزار روپیه آورده به بنده تسلیم نمودند. بعد فرمود: «این وجه را از مال حلال خود به تو انعام نمودم. باز وقت رفتن سر و پا و خلعت هم به تو می‌دهم...».

میرزا سراج حکیم بعد از رهایی از زندان از راه شهرهای بامیان، تاش‌قرغان، مزار شریف و ترمذ صحت و سلامت به دیار خود برمی‌گردد. ولی متأسفانه این دفعه هم وی در بخارا قرار و آرامش نمی‌یابد. بعد از یک ماه از بازگشت، باز وی را به ماجرای نوبتی یکی از تاجران افغان می‌کشند که از وطن دل‌مانده شده به سفر بعدی می‌رود که پنج سال ادامه می‌یابد. او اول به شهر چارجوی سفر نموده می‌خواهد که

روایتی ۱۶ _____ ۵۰

بار دیگر وارد افغانستان شود و قرض داده خود را از تاجر هراتی باز پس گیرد. از نمایندگی آن کشور در چارجوی خواهش می‌کند که به وی اجازه ورود بدهد. تا گرفتن روادید از فرصت مناسب استفاده برده، به سیاحت شهرهای مرو، پَجده، تخته‌بازار، کَشکِه، تَجَن، سَرخس، تُرتکول، اورگنج و خيوه می‌رود و بعد از بازدید آن جاها به وسیله کشتی به کراسنودسک می‌آید. از آنجا باز توسط کشتی به باکو و سپس از طریق قفقاز وارد کشور ایران می‌گردد. در شهر تهران میرزا سراج نه تنها به سیر و سیاحت، بلکه به تحصیل علوم طبی نیز می‌پردازد. مدتی چند در نزد پزشکان حاذق ایرانی، روس و آلمانی به طور خصوصی اساس‌های علم طب اروپایی را آموخته و بعد از موفقیت در امتحانات به اخذ دکتری پزشکی امراض داخلی می‌گردد. به خاطر تکمیل دانش و مهارت طبی در بیمارستان امریکایی شهر تهران به کار پرداخته، با تخلص دکتر صابر شهرت پیدا می‌کند. در این ایام سالهای ۱۹۰۵-۱۹۱۰ میلادی در ایران انقلاب مشروطه‌خواهی به وقوع می‌پیوندد که در سفرنامه‌اش در باره اوضاع سیاسی و واقعه‌های آن دوره ایران معلومات پرارزش داده است.

میرزا سراج معروف با تخلص دکتر صابر سفر خود را ادامه داده به شهر بندری بوشهر ایران می‌رود و توسط کشتی انگلیسی به هندوستان رخت سفر می‌بندد.

دکتر صابر در شهرهای بمبئی، حیدرآباد، دهلی با عرف و عادات و تمدن باستانی مردم هندوستان آشنایی پیدا می‌کند. در این کشور حکومتداران استعمارگر بریتانیایی او را با اتهام جاسوس روسیه بازداشت می‌کنند و بعد از ثابت شدن بی‌گناهی‌اش از حبس آزادش می‌کنند. میرزا سراج باز از راه آمده‌اش به ایران برمی‌گردد. در این هنگام شاه ایران فوت کرده، به جایش محمدعلی‌شاه بر سر قدرت

آمده، وضعیت کشور ناآرام بود. از این رو وی در تهران نایستاده راه ولایت مازندران را پیش می‌گیرد و در آنجا به طبابت بیماران مشغول گردیده، در بین مردم مشهور می‌گردد. ولی باز هم او با ناکامی مواجه می‌شود و به تهمت یک تاجر ارمنی گرفتار می‌شود که گویا از وی مبلغی کلان قرضدار است. از آنجا که آن تاجر ارمنی شهروند روسیه بود، کنسول آن دولت در منطقه مازندران میرزا سراج را بازداشت نموده، اجباراً به بخارا می‌فرستد. در بخارا تا حل و فصل این قضیه میرزا سراج در حبس به سر می‌برد و در نهایت از زندان آزاد می‌گردد. از سال ۱۹۱۰ تا سال ۱۹۱۴ در زادگاهش زندگی کرده، به طبابت بیماران و ایجاد آثار ادبی و روزنامه‌نگاری مشغول می‌شود. همراه تاجر معروف بخارایی میرزا محی‌الدین منصور ۱۱ مارس سال ۱۹۱۲ اولین روزنامه تاجیکی «بخارای شریف» را تأسیس نموده، در سال ۱۹۱۳ با نشریه‌های محمودخواجه بهبودی «سمرقند» و «آیین» که در سمرقند چاپ می‌شد، همکاری سودمند داشت.

ولی عمر به وی وفا نکرد و در سن ۳۷ سالگی به رحمت ایزدی می‌پیوندد. اهل علم و ادب بخارا از وفات دکتر میرزا سراج حکیم سخت متأثر گردیده، نسبت به درگذشت او مرثیه‌های پرسوز سرودند. از جمله استاد زنده‌یاد سید صدرالدین خواجه عینی در وفات دوست جوانمرگش مرثیه جانگدازی ایجاد نموده، مقام و منزلت وی را در پیشرفت و تکامل جریان معارف‌پروری تأکید کرد و از جمله میرزا سراج را «خادم ملت اسلام و سراج دانش» نامیده است. مرثیه مذکور این است:

آه صد آه که بربست ادبی راه سفر
از بخارا سوی فردوس یکی دانشور

خادم ملت اسلام سراج دانش
 ناشر علم، وطن خواه، معارف پرور
 آنکه از منطق او بود محافل پر نور
 آنکه از خامه او داشت جراید زیور
 رفت و در محفل احباب از او نیست نشان
 رفت و در صفحه ایام از او نیست خبر
 آنکه تکمیل فنون کرد در ایام شباب
 آنکه تحصیل حکم کرد در اثنای سفر
 سیر ناکرده ز دیدار خود ابنای وطن
 به جوانی به تگ خاک وطن کرد مقرر
 آنکه می کرد به تنویر بخارا خدمت
 رفت ماندیم تمام اهل بخارا به کدر
 یعنی امروز سپردیم سراج الدین را
 ناگزیرانه به احکام قضا دست قدر
 سر زد از سینه از این غم عوض آه آتش!
 ریخت از دیده به این رو بدل اشک شرر!
 آتش از سینه من در زده در پیکر من
 آب شو و آی ز دو چشم من ای خون جگر!

شعر «خطاب به متوفی» استاد صدرالدین عینی نیز مرثیه و تاریخ می باشد که به این

مناسبت سروده شده است و آه و افسوس قلب اهل علم و ادب بخارا را بیان نموده است:

ای که یکباره نموده ز همه قطع نظر

داغ اندوه زده بر دل بریان پدر
 سخت جانیم که دیدیم و نمردیم ز غم
 به جوانی تو تابوت تو را در تک در
 بر سر تربت تو ناله کنان آمده‌ایم
 به کجا می‌روی؟ یک بار به احباب نگر!
 پی تاریخ خرد معنی و لفظی گفت
 «به هزار و سه صد سی و دو با شهر صفر»

استاد صدرالدین عینی در توضیح شعر «آه صد آه که بر بست ادبی راه سفر» چنین قید کرده است: «مرثیه و تاریخ در وفات میرزا سراج حکیم بخارایی بن حاجی میرزا عبدالرئوف بن میرزا نوروز، تولد در سنه ۱۲۹۴ هجری، ۱۵ شوال، وفات در سنه ۱۳۳۲، ۱۹ صفر، شب جمعه، ساعت هفت، دفن روز جمعه بعد از صلوات، ۱۹ صفر، مزارش در بیرون دروازه قوآله، در جنوبی راه کلان. خدا رحمت کند».

میرزا سراج حکیم در مدت عمر کوتاه خود آثار ادبی پرمضمون و غنی از خود به یادگار گذاشته است. او نه تنها چون شاعر و نویسنده صاحب استعداد و روشنفکر، بلکه چون روزنامه‌نگار آتشین سخن نیز شناخته و شهرت یافته بود. وی به حیث روزنامه‌نگار ورزیده در روزنامه‌های «بخارای شریف»، «توران»، «سمرقند» و مجله «آیین» مقاله‌های پرمضمون نوشته، در آنها علل عقب ماندگی امارت بخارا، ممالک شرق اسلامی را با دلیل و برهان‌های قاطع نشان داده، راههای خلاصی از بحران اقتصادی و سیاسی و معنوی مسلمانان را در رواج و رونق علم و قره‌نگ و ارتقاء سطح معارف و معنویات جامعه دانسته است.

بزرگترین و مهمترین اثر میرزا سراج حکیم «تحف اهل بخارا» می‌باشد که

آن را مؤلف سال ۱۹۱۰ به اتمام رسانیده، به امیر نو بخارا - عالم‌خان تقدیم کرده است.

مؤلف، اثر خود را در پیروی از سفرنامه‌های مؤلفان پیشین تألیف و تدوین کرده است، ولی از روی ماهیت، مضمون و محتوا «تحف اهل بخارا» از همه همتاهای پیشین خود تفاوت کلی دارد. مراد از نوشتن این سفرنامه تنها تصویر شهر و روستا و وضع سیاسی و اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ممالک شرق و غرب نبوده، بلکه آن است که خواننده از مطالعه آن درس عبرت بگیرد و اندیشه و ملاحظه کند که چرا آن ملت‌ها به پیشرفت‌های زیادی نایل گردیده، مردم مسلمان امارت بخارا در قید نادانی، ظلم و ستم، بیچارگی و بینوایی گرفتارند. در این بابت حق به جانب ویراستاران کتاب مذکور با خط سرلیک صلاح‌الدین صالح‌اف و مسرور میرزایف است که در پیشگفتار اثر مذکور نوشته‌اند:

«از مطالعه این کتاب سره خواننده امروزه زود می‌تواند پی برد که مؤلف از وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بخارای ابتدای عصر بیستم به خوبی واقف بوده است. از این لحاظ او هموطنان خود را نه تنها به جهت‌های جاذب و شوق‌آور مملکت‌های سفر کرده‌اش شناس می‌کند، بلکه اینچنین توسط مقایسه‌ها می‌فهماند که در خارج چهاردیوار «بخارای شریف» نیز دنیای رنگین دیدنی، حیات عجیب عبرت‌انگیزی وجود دارد. او چشم مردم در خواب غفلت غنوده سرزمین عزیزش را باز کردن خواسته است تا بداند که دوست کیست و دشمنی چیست؟ ببینند که محنت، معرفت، فرهنگ انسان را به چه پایه بزرگی می‌رسانده است و غیره. واقعاً در عقیده و نظریات مؤلف نسبت به حیات اجتماعی و اقتصادی معنیداد نقص‌های ساخت سیاسی و مدنی کشورهای مختلف محدودیت تاریخی نیز مشاهده می‌شود.

ولی مهمش برای ما آن است که او اداره‌های اجتماعی ارتجایی بخارا را سخت مذمت می‌کند که هر نوع پدیده ترقی و نوین حیات بی‌رحمانه نیست و نابود می‌کردند».

آری سفرهای میرزا سراج به ممالک غرب و شرق به مقصد جهانگردی و فراغت نبود. این مرد دانشمند و دلسوز و معارف‌پرور با هدف آشنایی با تمدنهای پیشقدم، مکتب و معارف، طرز زندگی، اصول دولرداری به آن کشورها سفر نموده، در همه جا به آن سرزمین، به آن جامعه با چشم عبرت نظر می‌کرد و از پیشرفت فرهنگ و علم و معرفت آن مردمان به حیرت می‌افتاد، آفرین و احسن می‌خواند و حتماً آن جاهای آباد و زیبا را با وطنش بخارا که زمانی مرکز بزرگ تمدن اسلامی در جهان به شمار می‌رفت، در زیر ظلم و ستم منغیتیان «کله‌خر» (تعبیر از احمد دانش) به انحطاط و عقب‌ماندگی رسیده، از «مرکز اسلام و دین» جز تعصب خشک و خالی چیزی دیگر باقی نمانده بود، مقایسه می‌کرد و دود از دماغش می‌برآمد. هزاران بار افسوس می‌خورد که بخارای ادب‌پرور و آباد و معمور را به این حال زار و نزار آورده رسانیدند. او بارها این حالت رقت‌آور خود را هنگام سفرش به ممالک مختلف به رشته تصویر کشیده است که از خواندن آن سطرها اشک از چشمان خواننده امروزه هم جاری می‌گردد که حالا هم از قید غفلت و نادانی نرسته‌ایم. از جمله هنگام سیاحت و دیدن شهرهای آباد و پیشرفته ماری و پاریس فرانسه یادی از وطنش می‌کند و اشک‌ریزان این سطرها را در سفرنامه‌اش ثبت نموده است:

«بازارهای بسیار معتبری داشت و در بعضی مغازه‌ها و چارسوهای آن جنس‌های نفیسه و جواهرات خیلی دیده شد. ادارات و وضع معارف به طبق سایر شهرهای معتبر اروپاست. مکتب، مدرسه، موزه و مریض‌خانه‌های خوب و مکمل دارد. وضع رسته و خیابان و باغچه‌های آن هم خوب و منظم است، حمام‌های بسیار

پاک و تمیزی دارد. هتل (مهمانخانه) و قهوه‌خانه‌های ممتاز و معمور بسیار دیده شد. راه آهن، ترن و کُنکَه الکتریک (кункаи электрик = اتوبوس برقی) در تمام کوچه‌های آن دایر است. خیابان‌های وسیع و خوب فرش کرده و درخت‌نشانده خیلی است. راه‌های پیاده‌گرد آن هم بسیار خوب و سنگ‌فرش شده می‌باشند. به هر حال یکی از شهرهای خوب و آباد فرانسه است. بنده چهار روز توقف نموده به پاریس عودت نمودم. دو شب دیگر در پاریس در همان مهمانخانهٔ اولی مانده، هر دو شب هم به تماشاخانه‌های پاریس رفته، روزهای باقیمانده جای‌های ندیدگی خود را سیاحت نموده، با هزار حسرت و داغ دل اشکریزان وداع آن چنان شهر دلنشین و ثانی باغ ارم و خلد برین را گفته روانه گردیدم. هنگامی که از شهر خارج می‌شدم، به قدر دو ساعت بی‌اختیار گریه بر من غلبه نموده، اشک حسرت از چشمان خود چون ابر بهاری بر آن زمین طرب‌خیز می‌ریختم. چندی هم بعد از حرکت نمودن واگن از پنجره‌های آن تماشای شهر را نموده، مأیوس و مکدر شدم که چرا از چنین محل ارم‌مانند خارج گردیده، از اینچنین مردمان باعلم و باتربیت که تمام اهالی عالم رشک آنها را دارند، دور می‌شوم و می‌روم میان یک جماعه مردم بی‌تربیت و بناهای کثیف و خانه‌های مخروبه و آرزو می‌کردم که ای کاش ما هم اندک تربیت شده از فلاکت و نکبت خلاص می‌گردیدیم، آن قدر هم تنبل و از علم بی‌خبر نمی‌بودیم. باز هم به خود تسلی داده می‌گفتم: «هرچه باشد به وطن و بلاد اسلام می‌روم، اگر بد هم باشد وطن ماست - «کالهٔ بد به ریش صاحب». از وطن نباید مأیوس شد، حُوب او را نباید از دل بیرون کرد. عیب در وطن ما نیست، عیب به فرزندان اوست که ناخلف و حق‌مادری خود را نمی‌دانند: هرچه هست باز وطن است که حبّ او را فخر کاینات هم‌سنگ ایمان قرار داده فرمود «حب‌الوطن من الایمان». ما قدر وطن عزیز خود را

ندانسته، به آبادی و اصلاح آن نمی‌کوشیم، عیب در وطن ما نمی‌باشد، عیب به خود ماست:

آبادی بتخانه ز ویرانی ماست
جمعیت کفر از پریشانی ماست
اسلام به ذات خود ندارد عیبی
هر عیب که هست در مسلمانی ماست»

میرزا سراج حکیم در مورد سیر و سیاحت دولت ایران در باره وضع ناگوار راههای آن دیار سخن رانده، حسرت‌آمیز و حقیقت‌نگارانه چنین می‌گوید:

«ایرانی‌ها داد می‌گویند که ما راه آهن نداریم، ولی کسی نمی‌گوید که هیچ راه ابداً نداریم. باید از نداشتن راه مثل طیور (پرنندگان) پرواز کرد و الاّ مشقت است. ولی هزار افسوس به ما مردم بخارا که از ایرانی‌ها بدتر تنبل و بی‌همت هستیم. همه وقت انتظار می‌کشیم که یک شخص دیگری آمده، راه ما را درست بکند، به ما راه آهن کشیده بدهد. افسوس که ما - همهٔ مسلمانان آسیا را خواب مرگ برده، ابداً در فکر آبادی و زندگی نیستیم. شعر:

زندگی از ما به جان و مُردن از ما در فغان
حیف‌ها از بودِ ما افسوس از نابود ما

ایضاً:

خانه از پایبند ویران است خواجه در فکر نقش ایوان است»
یا که مؤلف هنگام سفر در پایتخت دولت اتریش، شهر وین تصادفاً مسجدی را می‌بیند و از تمدن بزرگ اسلامی زمان‌های پیشین یاد می‌کند و با تأسف وضع امروزه عقب‌ماندگی ممالک اسلامی را ذکر می‌نماید که چه بودیم و چه شدیم؟ او

این منظره را چنین به رشته تحریر کشیده است:

«بعد که قدری بالاتر رفتم، چشمم از دور به یک عمارتی افتاد که مناره‌های آن شبیه مناره‌های مسجد بود. بی‌اختیار سوار فایتون (=کالسکه) شده، به طرف آن بنای دلکش که بنده را به سوی خود مثل آهنربا می‌کشید، روانه شدم. از کالسکه‌چی سؤال کردم، گفت: «مسجد اهل اسلام است». تعجب بنده زیادتر شده به خود گفتم: «آیا این گونه شده که در این شهر در چنین جای مسجد ساخته باشند؟» وقتی که رسیدم، دیدم که در واقع مسجد است. پرسیدم در این جا مسلمانی که بانی مسجد باشد و اینجا آمده نماز گزارد، هست یا نه؟ گفتند: «نه، خادم مسجد هم نصرانی است»، تعجب بر تعجبم افزود. بعد از وضع بنای آن جويا شدم، گفتند: «در چندین سال قبل که لشکر اسلام از طرف سلاطین ترک آمده اینجا را گرفته‌اند، در اینجا مسجدی محض شعار و یادگار فتح اسلام ساخته‌اند و در همان تاریخ لشکر اسلام تا وین رفته، آن شهر را هم محاصره کرده‌اند. بعد رئیس لشکر کشیده و شهید شده برگشته‌اند، از آن تاریخ تا کنون این مسجد باقی است. بانی هم دارد که روفت و روب می‌کند». بنده مات و مبهوت این یک مطلب شدم که حالا باید آن ملک‌ستانی و کشورگیری پیشینیان و نیاگان خود را به خاطر بیاوریم. زبون و مطیع بودن حالیه خود را هم به چشم ببینیم. آن همه ترقی را باعث چه بود و این همه تنزل را سبب که شد؟ آن وقت شیر بودن از چه بود، حالیه روبه شدن از چه شد؟ بلی، آن وقت جلالت داشتیم، حالا فلاکت، آن وقت آگاه بودیم، اکنون تباه گشتیم. سبب چه و باعث که؟ سبب و باعث اینها آنکه آن وقت اتفاق داشتیم، حالا نفاق. آن دم غیرت و همت دینی داشتیم، حالا محبت دنیایی، آن وقت غم دین می‌خوردیم، حالا غم دنیا، آن وقت عدالت می‌کردیم، حالا ظلم، آن وقت عالم بودیم، از تمام عالم، حالا جاهل‌ترین

خلق شده‌ایم. تمام شرق و غرب دنیا به ما محتاج بودند و از ما سرمشق می‌گرفتند، اکنون ما باید در کمال احتیاج زبون و زیردست خلق عالم باشیم:

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

خداوند به فضل خودش ما را هدایت فرموده، از ورطهٔ هلاکت نجات بدهد و الا کار ما خراب، بار ما آن سوی آب است.»

معارف‌پروران امارت بخارا عامل اساسی رشد و ترقیات جامعه را پیش از همه بالا بردن سطح معارف، رواج و رونق علم و فرهنگ، آماده کردن متخصصین بلندپایه می‌شمردند و کوشش می‌کردند که در تعلیم و تربیهٔ نسل نوری اصلاحات جدی وارد سازند. به همین خاطر اصول‌های پیشقدم و زمانه را از ممالک خارجی، بخصوص دولت‌های اروپا می‌آموختند و در رشتهٔ مکتب و معارف بخارا جاری می‌کردند. از آنجا که میرزا سراج حکیم از زمرهٔ روشنفکران تاجیک بود، هر کجا می‌رفت، با دستاوردهای ساحه‌های معارف و فرهنگ آن ممالک پیشرفته آشنا می‌گردید و تجربه‌اشان را می‌آموخت تا که آنها را دسترس دست‌اندرکاران کشورش گرداند. او در سفرنامهٔ خود در بارهٔ ساحهٔ مکتب و معارف دولت سوئیس معلومات داده، تأثرات خویش را با حسرت چنین بیان نموده، سبب عقب‌ماندگی و در قید جهالت ماندن مردم امارت بخارا را حقیقت‌نگارانه به قلم داده است:

«مکتب و مدرسهٔ سوئیس را دیگر دولت‌ها ندارند. بسیار مکمل و منظم می‌باشد. در امارات هر یک مکتب ابتدایی زنانه و مردانه سه صد هزار سوم (=واحد پول) مخارج شده بود، در مدرسه‌ها و دارالفنون علاوه از میلیون. معلمان آنها هم شهرهٔ آفاق بودند. هر مکتب چندین مرتبه چند دستگاه و کلاس (صنّفخانه) علیحده دارد. اقسام مکتب در هر علم خیلی است. بنده در یک روز سه مکتب مردانه و

زنانه و دو مدرسه را رفته دیدم که بسیار تعریف داشت و آبادترین مدرسه‌های اروپا بود. پروگرام تمام درس‌ها تکمیل و آسان بود که شاگردی که در آن دوره تحصیل خود را تمام کرده باشد، در هر علم ماهر و مشهور عالم است. تمام اروپا در علم و تربیت ملت سوئیس سر تسلیم دارند. در هزار نفر ده نفر آدم بی‌علم دیده نمی‌شود. همه خلق آن اهل علم و هنرند. بنده وقتی که مکتب و مدرسه‌های آنان را دیدم، به یاد مکتب و مدرسه‌های خود ما آمد، بسیار افسرده و دل‌تنگ شدم که چرا ما ملت، علم را آن قدر خوار نمودیم و ترک آن گفتیم و آنها علم دنیایی را آن قدر عزیز و محترم کردند، قدر و قیمت آن را دانستند. ما هنوز دنبال علم آواره‌ایم، علوم دینی خود را ترک کرده، از عقب فلسفیان پوسیده چندین هزارساله یونانیان گشته‌ایم که نه در دنیا و نه در آخرت ما نفع دارد. در اکثر اروپا تحصیل ابتدایی اجباری است. احدی از رعایا نمی‌تواند فرزند خود را به مکتب ندهد، هم یکی از قوانین اسلامی بود که شارع مقدس طلب علم را به زن و مرد از امت خود فرض گردانید و تا دم مردن به مسلم و مسلمه تحصیل علم را فرض نمود... ما که به فرموده پیامبر خود عمل نکردیم، البته باید خوار و ذلیل شویم و لگدکوب اجانب باشیم. عدلیه و محکمه سوئیس می‌گویند مدتی است بسته است، یعنی کسی از دست کسی عارض نمی‌شود، عموم خلق به حساب و حق همدیگر غدر و خیانت نمی‌نمایند، حقوق همدیگر را غصب نمی‌کنند، در معاملات راستی و درستی دارند. ولی ما مردم همه وقت در فکر خیانت به برادران خود بوده، حقوق همدیگر را غصب و تصرف می‌کنیم، کار ما تقلب و دروغ و فریب است. با وجود آنکه به ما وعده‌های قرآنی و وعیده‌های رحمانی شده، ابتداً به گوش ما نمی‌درآیند و به آن امر و احکام عمل نمی‌کنیم. این است که خوار و ذلیل شده‌ایم. «آه اگر از پس امروز بود فردایی!».

آری، این سخنان میرزا سراج حکیم تا این دم اهمیت خود را گم نکرده‌اند و برای مردم مسلمان تاجیکستان و ممالک شرق اسلامی سبب خوب و درس عبرتند. از زمان سفر دکتر صابر به ممالک غرب صد سال می‌گذرد، مردمان کشورهای اروپا در این مدت باز هم پیش رفته، دیار خود را آباد و زیبا نموده‌اند، ولی ما مسلمانان آسیا تا به حال از قید بی‌معرفتی، بی‌فرهنگی، تنبلی و تن‌پروری و دیگر نقصان‌های زیاد بیرون نرفته‌ایم و دست‌نگر دیگرانیم. این مطلب را میرزا سراج در سفرنامه‌ای چنین بیان نموده است که گویا به دردهای جامعه امروزه ما درمان بخشیدنی است:

«ببینید که علم و ثروت کار ملت اروپا را به کجا رسانده، بی‌علمی و تنبلی کار ما، اهالی آسیا را به چه پایه پستی کشانیده. سبب چه شد که تمام علوم و فنون را آنها گرفته‌اند، ما محتاج علم و هنر آنها شده‌ایم... از پیراهن اطفال گرفته تا کفن مردگانمان از اروپا بیاید. تمام اسباب زندگانی ما باید از خارجه خریداری شود. اکنون ما محتاج نبوده، که باشد؟ آنان که تمام ثروت مردم آسیا را می‌برند، باثروت نشده که شود؟... ولی ما طریق دخل را نمی‌دانیم. عمر خود را به لهو و لعب و مهملیات صرف می‌کنیم. فرزندان خود را تربیت و تعلیم نمی‌کنیم... در تمام اروپا یک نفر گدا و یک آدم بی‌کار دیده نمی‌شود. افسوس بر ما، افسوس بر ما! بنده هر قدر پاریس را سیر و گشت می‌کردم، بسیارتر وطن عزیز به خاطرم رسیده، همه وقت اشک از چشمانم می‌ریخت...».

خواننده فارسی‌زبان از مطالعه سفرنامه «تحف اهل بخارا» سبق خویش‌شناسی و درس خداشناسی می‌آموزد.

سخنی چند در باره نشر این سفرنامه.

«تحف اهل بخارا» بار نخست در وقت حیات مؤلف در مطبعة شهر کاگان بخارا به صورت لیتوگرافی به زیور طبع آراسته شد. در زمان شوروی این اثر نادر را استاد خالق میرزازاده مورد تحقیق قرار داده، نمونه‌های آن را با خط سرلیک در مطبوعات ادواری کشورمان به چاپ رسانیده بود. بار نخست «تحف اهل بخارا» از جانب س. صالحاف و م. میرزایف به خط سرلیک برگردان و توسط نشریات «ادیب» سال ۱۹۹۲ در شهر دوشنبه به طور نسبتاً مکمل دسترس خوانندگان صاحب‌ذوق گردید. مرتبان و ویراستاران آن زحمت زیادی کشیده‌اند، ولی متأسفانه در متن اثر غلط‌های زیادی راه یافته‌اند. سفرنامه «تحف اهل بخارا» با کوشش و زحمت دانشمندان ایرانی دکتر محمد اسدیان دو بار توسط نشریات بوعلی در جمهوری اسلامی ایران به چاپ رسید که از روی چاپ ایران بار دیگر به القبای سرلیک در تاجیکستان نشر و بدین وسیله سهو و غلط‌ها اصلاح گردید.

میرزا سراج حکیم در ایجاد شعر نیز دست توانا داشته، آثار نظمی بلندمضمون نیز سروده است. شعر را نغز و پرمغز گفته، در تاریخ ادبیات تاجیک آغاز قرن بیستم مقام شایسته‌ای را اشغال نموده است. زبان شعرش مثل آثار منشور او ساده و فهما بوده، در پیروی سبک خراسانی ایجاد شده‌اند. راجع به این مسئله استاد زنده‌یاد، پروفیسور خالق میرزازاده چنین اظهار عقیده کرده است: «در ساحة نظم نه تنها شاعر در موضوع نو اثر ایجادکننده، اینچنین برای نظم نو با طرز و اسلوب ایجادیه کهنه مبارزه‌کننده نیز می‌باشد. وی در تقویت شعرهای مطایبه‌ای- تنقیدی جلال یوسف‌زاده قفقازی- محرر روزنامه «بخارای شریف» شعرهای نوجویانه‌ای گفته، شاعران اسلوب کهنه را تنقید کرده، ادبیات را به اسلوب رودکی- ساده‌نویسی و به خدمت علم و فن و وطن دعوت نموده است:

ما جمله شاعران سراسر از پای فتاده‌ایم یکسر

گفتیم قصیده‌های غرّا	در وصف عذار چشم شهلا
کردیم بسی راه طلب گم	در گوشه عشق‌های موهم
ماندیم به روز بینوایی	زین گونه عبث غزل‌سرایی
در گوشه عزلت آرمیده	هستیم کنون زبان‌بریده
کردند همه در سخن باز	حالی چو این رفیق همراز
بشکسته‌قلم کنیم پیوند	ما هم به جواب آن خردمند
سازیم روان رودکی شاد	اسلوب دگر نهیم بنیاد
آباد کنیم این وطن را	رونق بدهیم علم و فن را

شاعر و نویسنده نوآور زیباشناسی نو ادبی را پیش‌رانده روش‌های ادب کهنه تنقید کرده، در نتیجه خوار و ذلیل گردیدن شعر و ادبیات، گمراه شدن شاعران اسلوب کهنه را تأکید نموده، قید کرده است که در نتیجه همه اینها معشوق، یعنی خلق و وطن از آنها رمیمده است و از غفلت عاشقان در خواب آرمیده محبوبه- خلق و وطن به دست جهالت و اغیار افتاده است. شاعر با مضمون نو شعر خود به عاشق و معشوق معنای تازه اجتماعی داده است:

عمری است که بی‌خیال بودید	آواره خط و خال بودید
بودید اسیر بنگ و باد	دل‌داده به دلبران ساده

خوردید فریب خال رخسار

افسرده و خوار و زار گشتید	بی‌مونس و غمگسار گشتید
خفتید بسی چو آرمیده	معشوق شد از شما رمیمده

بفتاده کنون به دست اغیار»

متأسفانه تا به امروز آثار نظمی میرزا سراج حکیم جمع‌آوری و تدوین و در شکل کتابی مستقل چاپ نشده است. او شاعر صاحب‌دیوان بوده، دیوان اشعارش در شکل

دست‌نویس در ذخیره کتاب‌های خطی انستیتو خاورشناسی آکادمی علوم ازبکستان تحت رقم ۱۸۴ نگهداری می‌شود. از این رو باید در آینده نزدیک در باره زندگی‌نامه و آثار این دانشمند و ادیب معارف‌پرور بزرگ که در جنبش خودشناسی و استقلال مردم مسلمان تاجیک و فارسی‌زبان سهم بزرگ گذاشته است، رساله کاملی انجام داده، آثار نثری و نظم‌اش را در شکل کامل دسترس خوانندگان گردانید. در اینجا ما به یک پاره شهر میرزا سراج حکیم متخلص به دکتر صابر سخنان خود را حسن ختام می‌بخشیم که بیانگر حیات کوتاه، ولی بابرکت روانشاد است:

یاد باد ای دل که ما هم آبرویی داشتیم
 در گلستان تمدن رنگ و بویی داشتیم
 سال و ماه سعد و ایام نکویی داشتیم
 در ترقی جد و جهد و جست‌وجویی داشتیم

پی‌نوشتها:

۱- رک: پیشگفتار اثر میرزا سراج. تحف اهل بخارا. دوشنبه، ادیب، ۱۹۸۷، ص ۷.